

گفته گشت گفت رسول محمد بن علی بن حسین سرور من گفتم گفت
 اجابت کن که ترا بخواند چاهم بوشیدم و بر فتم خون بر روی من
 گفت ای فلان نه بفرجید باز گرد و نه بصد ریه و نه نزدیک و نه بفرج
 ما بار کرد **و از آنجمله گفت** که دیگری گفته است که در میان
 مکه و مدینه بودم ناگاه از دور سیاهی بنمود کاشی ظاهر میشد
 و گامی بینمان می شد چون نزدیک رسید دیدم که کوهی است
 هفت ساله یا هشت ساله بر من تسلیم گفت جواب دادم آن
 کفتم من این قال من الله فقلت والی این قال ای الله فقلت
 فما زادک قال العقیقی فقلت من انت قال انا رجل عربی فقلت
 این لی قال انا رجل قرشی فقلت این لی قال انا رجل احمق فقلت
 این لی قال انا رجل علوی ثم افسد فحس علی فداده ندود و بسید
 و راده فمافاز من فازللنا و ما احاب من جنت راده ثم قال انا
 محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب چون باز برگشتم
 و بر اندیدم میدانم که باستان بالانند بازمین درون رفت
و از آنجمله گفت که دیگری گفته است که از باقر رضی الله عنه

برسد که ما حق المومن علی الصدیق

برسد که ما حق المومن علی الصدیق روی خود را از زمین بگردانیدم
 باز تکرار آن سوال کردم بارسیم گفت حق مومن بر خدا ای فلان
 انت که اگر آن کلمه را گوید بسیار بد چون در آن کلمه که اشارت
 بان کرد نظر کردم دیدم که در حرکت آمد تا باید بسوی وی اشارت
 کرد که بجای خود رفت را که که باین سخن آمد آن ترا نخواستم
و از آنجمله گفت که دیگری گفته است که بدر خانه باقر رضی الله عنه
 رفتم و در بگفتم کتیر بی برون آمد که پستان وی در آغاز خاصتر بود
 دست بر سر پستان می زد و کفتم مولای خود را بگوئی که فلان
 بر در هست از درون خانه او آرد داد که درون ای که مادر میاد ترا
 درون رفتم و گفتم که من بآن بدی بیندیشیده بودم فرمود
 که راست میگوئی اما اگر شما همچنان می برید که این دیوار با پیش انصار
 ما احباب می شود چنانکه پیش انصار شما پس میان ما و شما چه فرق باشد
 زنده که دیگری چنین گفتی **و از آنجمله گفت** که دیگری گفته است که حیایه
 و البیت سیراقت رضی الله عنه در آمد فرمود که چرا پیش ما بر می ای
 حیایه گفت که بر سر من سفیدی سید است که خاطر من مشغول